

كيفية تحصل و تكون حقيقة الاشياء (٢)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حكمة عرشية:

قد انكشف لك مما ذكرناه في هذا الفصل و من إشارات سابقة في بعض الفصول الماضية أن ما يتقوّم و يوجد به الشيء من ذوات الماهيات سواء كانت بسيطة أو مركبة ليس إلا مبدأ الفصل الأخير لها و سائر الفصول و الصور التي هي متحدة معها بمنزلة القوى و الشرائط و الآلات و الأسباب المعدة لوجود الماهية التي هي عين الفصل الأخير^١.

ایشان در مطالب گذشته که راجع به حقیقه

الشیء بحث می کردند که به صورت هی لا بمادة در

اینجا مطلب را یک قدری بالاتر از آن مسائل سابقه و

در زیر مجموعه آن مسائل سابقه می خواهند بیان کنند

که البته گرچه خود ایشان اشاره ای به این مطلب

دارند ولیکن صریحاً وارد این مسائل نمی شوند و

انسان می تواند از این مطلب و مسئله به مطالب

دیگری برسد که نمی دانم آن مطالب مورد نظر ایشان

در اینجا بوده یا نبوده است. علی کل حال مطلبی را

که مطرح می کنند مطلبی است که قابل برای تعمق و

تدبر بیشتر است.

١. الحکمة المتعالیة، ج ٢، ص ٣٥.

اشکالی که مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله
تعالی علیه - در این حواشی و در این ذیل نسبت به
این مسئله دارند خیال می‌کنم با توجه به کیفیت
نگرش به این مسئله آن اشکال دیگر وارد نباشد.
مطلب این است که ماهیات شیء عبارت از ذاتیات
اوست که جنس و فصل او را تشکیل می‌دهند و یا به
عبارت دیگر به ضمیمه او آن عوارض خاصه‌ای که
اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی‌کند
و آنها را شامل نمی‌شود، این را ماهیات می‌گویند که
یا تعریف شیء به ذاتیات اوست یا به عوارض
خاصه‌ای که فقط در مرحله شناخت، سایر انواع را از
خود طرد کند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد که
البته با وجود مطالبی که از بزرگان در این زمینه نقل
شد روشن شد که فصل عبارت از آن شیء خاص
مورد توجه ما نیست بلکه یک مسئله‌ای است که
همان جنبه واقعیت آن شیء را تشکیل می‌دهد و
اوست که باعث امتیاز بین شیء و سایر اشیاء دیگر
می‌شود.

الآن برای افراد عادی تفاوتی بین یک گوسفند و یک ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درتدگی اوست که او را از این جدا می‌کند و این مطالب با خواندن این کتاب‌ها و درس‌ها و مسئله و فلان برای انسان حل نمی‌شود که چطور یک گوسفند یا ابل یا جمل دارای یک هم‌چنین خصوصیتی است؛ حیوانی آرام و سربه‌زیر است و به راه خود می‌رود و حرکات خاص دارد ولی یک ببر و شیر درنده با اینکه او هم حیوان است و فهم و مدرکات او مثل همه است و خیلی باهم تفاوتی ندارند ولی اصلاً به‌طور کلی چهره‌ها و حرکات و رفتار متفاوت است، این از چه مسئله‌ای ناشی می‌شود؟!

اگر از جنبهٔ حیوانیت است که هردو حیوان هستند، استخوان دارند، گوشت دارند، مو دارند و پشم دارند. آن جنبهٔ جسمیت که در همهٔ حیوانات به‌نحو یکسان است حالا یک اختلاف غیرقابل توجه با همدیگر دارند! اگر از جنبهٔ حیوانیت، رشد، نمو، توالد و تناسل است که هم آن بچه می‌زاید و هم این بچه می‌زاید، هم او غذا می‌خورد و هم این غذا

می خورد. شما چه چیزی را احساس می کنید؟! آن ادراک وجدانی خودتان را نسبت به یک اسد و ببر و پلنگ درنده و یک گوسفندی که آزارش به کسی نمی رسد، چیزی به او بگویید سرش را این طرف می آورد و می توانید بگیرید و طناب به گردنش بیندازید آیا شما این طناب را به گردن شیر هم می توانید بیاندازید؟! قبل از اینکه طناب را بردارید، شما را یک لقمه کرده و بلعیده است! هان؟! این کار را می توانید بکنید؟! نه! این تفاوتی که در اینجا پیدا شده است از کجاست؟! همین قدر می فهمیم که یک فرقی بین این دو هست ولی آیا با خواندن این درس ها و با خواندن این مطالب انسان می تواند به آن تفاوت خاص که در وجود این دو یک مبدأیی دارد برسد یا نه؟!

شما یکی از همین افراد، اعلام، بزرگان، آقایان و این افرادی که سنشان به پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد و یا نود سال رسیده است را بیاورید و این دوتا حیوان را در مقابل اینها قرار بدهید و بگویید که فرق این دوتا را به من بگویید! ببینید آیا می توانند بگویند یا نه! بگویند: درنده است، خب درنده باشد، ما این

را می بینیم اما چه شده که او درنده شده است؟! چه شده را از شما می خواهیم، درندگی را خودمان می بینیم و هر بچه ای هم می بیند. چه شده که این رفتارش این است و آن رفتارش آن است؟! داریم دنبال آن چه شده می گردیم؛ یعنی آن حقیقت جوهریه ای که در ذات اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت جوهره ای که در [ذات] این است و موجب ظهور و بروز سایر رفتارهای متفاوت است.

آیا می توانند بگویند؟! نه! فقط بیربیر به شما نگاه می کنند! ولی اگر نزد یک عارف و ولیّ الهی آن [حیوانها] را بیاورید و به او نشان بدهید می گوید که من دارم نگاه می کنم این علتش این هست این علتش آن هست؛ آن فصلی که حقیقت شیء به آن مربوط است که در این به یک نحو است و آن فصل به آن نحوه دیگر است. اگر می خواهی به تو نشان بدهم باید بیایی ادراک مرا پیدا کنی! هیچ وقت با فہمت به آن نمی رسی، چون فہم تو از آن برداشت های ظاہر تو نمی تواند تجاوز کند - اینکه

من الآن بحث را از اینجا شروع کردم به خاطر این است که به آن نکته‌ای که مورد نظرم هست برسم غیر از آنچه که خود مرحوم آخوند بحث را شروع می‌کند - آن برداشتی که او از آن دو کیفیت می‌کند، همان فصلیت اوست! یک ولیّ الهی و کسی که به وقایع و حقایق خارجی اشراف دارد [می‌داند که فصل آن چیست]. امام رضا علیه‌السلام که پرده را تبدیل به شیر می‌کند،^۱ می‌داند که فصلش چیست و ما نمی‌دانیم. ما فقط می‌بینیم که حضرت یک شیر درنده سیصد کیلو یا چهارصد کیلویی درست کرد و [به او گفت که] این مرتیکه را بگیر و [از بین ببر] تا دیگر از این غلط‌ها نکند که بخواهد با ولایت و امامت دریفتد! حالا در همین دنیا امام رضا حساب این بدبخت را رسید اما آن بدبخت‌هایی که در این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود، امام رضا آن طرف سراغشان می‌رود و آن شیرهای اخروی که آن طرف ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگری هستند! حالا یک بیچاره‌ای آمد با حضرت دریفتد و حضرت

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

گفت که تو درمی‌افتی؟! صبر کن تو و مأمون را هر دو صاف به خط می‌کنیم تا دیگر کسی جرئت نکند که بخواهد [با امامت و ولایت دربیفتد.] حالا آنهایی که اینجا به هر کاری دست می‌زنند و به هر قلمی شروع به نوشتن می‌کنند و هر مزخرفی را شروع به گفتن برای رسیدن به مقاصد واهی خودشان می‌کنند و از ولایت و تشیع مایه می‌گذارند [چه بر سرشان خواهد آمد]؟!!

ما کارهای خراب خودمان را می‌خواهیم به حساب نیاوریم آن وقت از تشیع مایه می‌گذاریم! از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مایه می‌گذاریم، از آنها عقب‌نشینی می‌کنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها کنار می‌زنیم و از آن طرف می‌آییم مدام چیز می‌کنیم. امام رضا هم می‌گوید که خیلی خب، شیرهای آن طرفی هم داریم حالا ما در دنیا یک شیر درست کردیم و آن بدبخت را سه لقمه کرد ولی آن طرف هم داریم و در خدمتتان هستیم! تشریف بیاورید آماده است! خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی که باعث نورانیت بشود آنجا آماده داریم و به خدمتتان

می‌رسیم! خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی کرد
بیخود ما این طرف و آن طرف ننیم و بهتر است که
به عقل بیاییم و حرمت‌ها را نگه داریم و حفظ کنیم!
علی‌کلّ حال مسئله خیلی مسئله دقیق و حساسی
است و غیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد که هر کسی
هر کاری دلش می‌خواهد بکند!

شناخت فصلیت به واسطه اشراف بر حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه

این مسئله که شناخت فصلیت چیست، غیر از
اشراف [شناخته] نمی‌شود. بله، یک توهمات،
اجمالات، تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم که
یک چیز و خصوصیتی باید در این باشد که در آن
نباشد، اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه که واقعیتش
است که بگذاریم در مشتمان و بگوییم که این، این
است، این برای غیر از افرادی که اشراف و اطلاع بر
حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه دارند امکان ندارد که
به این مسئله برسند. بنده خدا بوعلی که خدا او را
بیامرزد با آن همه فهم و ادراکش اعتراف کرد و صاف
گفت که ما نمی‌توانیم به این قضیه برسیم و دیگر
خیال خودش را راحت کرد و به مسئله و عجز
خودش پی برد و همین پی بردن به عجزهایش بود

که بالأخره دستش را گرفت و در آخر حال و هوایش را تغییر داد.^۱

تا انسان درد را نبیند به دنبال درمان نمی‌رود! ما همه در علوممان طبل توخالی هستیم و سروصدایمان و بادبودمان زیاد است ولی وقتی احساس کنیم که توخالی هستیم آن وقت به دنبال پر کردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد! همه این سروصداها به خاطر توخالی بودن مسئله است و این نکته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر است و به اصطلاح مرحوم آخوند که آن مبدأیت فصل اخیر است که موجب می‌شود حقیقت شیء به واسطه او تحقق پیدا کند که آن جنبه بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد که به واسطه آن جنبه، این شیء در اینجا تکوّن پیدا می‌کند ولی سایر صور و فصولی که در اینجا می‌بینیم اینها جنبه معدّات دارند.

مثلاً ایشان می‌فرمایند: یک انسان را که شما

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حسرت و اندوه جناب بوعلی سینا و بسیاری از علما و فحول در عجز از ادراک نهایت توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۵.

در نظر بگیرید صور متعددی دارد؛ یک صورتش صورت جسمیت اوست و وزن دارد، یک صورتش صورت نباتیت اوست و رشدونمو دارد. صورت‌های متفاوتی دارد؛ صورت حیوانی دارد و صورتی که در جنبه وضعی دارد و اعراضی که بر انسان از نظر الوان و شکل و هیئت ترکیبیه هستند ولی هیچ کدام از اینها آن انسان نیستند و آن انسان یک مسئله دیگر است. این صور جنبه معدی برای صورت لاحقۀ بعد دارد و وقتی که صورت لاحقۀ بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطره او قرار می‌گیرد؛ یعنی وقتی که صورت جسمیت، استعداد برای نباتیت شدن را دارد، همین که تبدیل به نباتی می‌شود این صورت جسمیت در استخدام صورت نباتی است که شکل و شمایل خود را پیدا می‌کند، آن وقت دیگر آجر نیست، و وقتی که صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شد نه اینکه در همان جهت نباتی خودش باقی ماند [والاً] درخت می‌شد همین که تبدیل به حیوان می‌شود آن نباتیت خود را در استخدام حیوانیت قرار می‌دهد تا اینکه به

صورت نطقیت می رسد و همهٔ اینها در زیرمجموعهٔ این فصل اخیر شکل و ظهور پیدا می کند و شما اشکال و رفتار مختلفی از این مشاهده می کنید. پس این فصل اخیر است که سایر فصول را در تحت احاطهٔ خودش درمی آورد و به او شرافتی می دهد که از سایر انواع متمایز می شود.

حقیقت جوهریهٔ انسان، حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ

همین مطلب را که ایشان تا اینجا بیان کردند ما همین مطلب را ادامه می دهیم و آن حقیقت جوهریهٔ انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ می دانیم و به هر میزانی که انسان به آن مبدأ خودش نزدیک بشود طبعاً آن فصل اخیر او تغییر پیدا خواهد کرد. به واسطهٔ مراقبه، تهذیب‌ها، سلوک عملی، سلوک عقلانی و سلوک شرعی کم کم صورت‌هایی که برای انسان حاصل می شود هرکدام از اینها در تحت صورت بالاتر، رقیق‌تر، دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می گیرد و تمام صورت‌های مادون خود را به استخدام خودش درمی آورد تا اینکه به مرتبهٔ بالا برسد.

علت اینکه اوصاف ظاهری امام علیه‌السلام حتی با بقیه تفاوت می‌کند به خاطر آن فصل اخیر است. علت اینکه بدن امام علیه‌السلام مقدس و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما یک مقدار اختلاف دارد. همین بفهمی نفهمی!! بدن ما را در مزبله هم بیندازند برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السلام را ملائکه بی‌وضو دست نمی‌زنند! یک قدری و یک کمی باهم اختلاف داریم! یک مختصری!!

این به خاطر همان صورت جوهریتی است که بر نفس ملکوتی امام علیه‌السلام این مسئله عارض می‌شود و به واسطه او آن صورت نباتی حیوانیت تغییر پیدا می‌کند؛ صورت حیوانیتی که بر بدن امام علیه‌السلام یا ولی خدا هست با آن صورت حیوانیت ما فرق می‌کند و آن صورت نباتی او با صورت نباتیت ما فرق می‌کند و صورت جسمانیت او در این صورت فرق می‌کند و در اینجا دیگر مسائلی است که چطور زمین و زمان که اینها همه مجرد نیستند و ماده هستند و آن مشاهده ظاهری ما که ما آنها را ماده می‌بینیم آنها از حیث ظاهری امام

بهره‌مند می‌شوند و آنها از همان بدن ظاهری امام
متأثر می‌شوند!

اینکه الآن شما به حرم حضرت معصومه
سلام‌الله‌علیها مشرف می‌شوید و فضای آنجا را جدا
می‌بینید به خاطر بدن حضرت معصومه است که در
اینجاست و الاً روح حضرت معصومه که آن دیگر در
جایی و در قالبی نمی‌گنجد. به صرف اینکه این بدن
یک تعلق با آن روح دارد، همین بدن مکان را هم
عوض کرده است! همین بدن، نه روح! آن روح که
به جای خود هست، این تعلقی که این بدن با این
روح داشته است، همین بدن، مکان، آجر، گچ،
سیمان، سقف و سورا را عوض می‌کند. این بدن تغییر
می‌دهد به خاطر اینکه این بدن در تحت سیطرهٔ فصل
اخیر قرار گرفته است نه اینکه این بدن با بقیه فرق
می‌کند. خب این بدن، بدن است و این هم گوشت
و پوست و استخوان مثل سایر افراد بود و چند
صبحی در این دنیا بود و بعد هم بالأخره فوت و
موت عارض شد. نه، با این بیانی که مرحوم آخوند
در اینجا می‌فرمایند ما می‌توانیم مسئله را خیلی بالاتر

ببریم. البته شاید هم منظور ایشان از حکمت عرشیه همین باشد که من دارم در اینجا عرض می‌کنم منتها اشارات ایشان در اینجا کم است و باید بیشتر از این در اینجا مجال سخن می‌دادند و جلو می‌آمدند. این شناختی که همهٔ مسائل عالم وجود پیدا می‌کند و ارتباطی که با انسان پیدا می‌کند تمام اینها براساس این محوریت دور می‌زند.

همین‌طور عکس این مسئله و این مطلب [صحیح است] و آن بدنی که در تحت سیطرهٔ یک نفس خبیث و یک نفس شیطانی و یک نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود همان بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد. شما در یک جا می‌روید و می‌بینید آخ آخ! این چقدر ظلمت دارد! یک دفعه در سوریه به حرم رفته بودیم و صبح زود بود، من گفتم که بروم بینم قبر این شریعتی کجاست که نقل می‌کنند - از بعضی‌ها شنیدم - مرحوم حداد رضوان الله تعالی علیه سر قبر [شریعتی] رفته بودند و وقتی که در را باز کردند گفتند:

عجب ظلمتی دارد این مرد! عجب ظلمتی دارد این مرد! در را بستند و بیرون آمدند و دو بار یا سه بار گفتند: عجب ظلمتی دارد این مرد!

من گفتم که بروم بینم ما هم این ظلمت را

احساس کنیم، حالا آن قدری که آنها می فهمند نه، ولی به اندازه خودمان ببینیم بالأخره دنیا چه خبر است! من نمی دانستم که در چه قسمتی هست، فقط یک ناحیه ای را به من نشان دادند. من رفتم و همین که وارد آن محوطه شدم هرچه گشتم کسی نبود، خیلی زود بود بین الطلوعین بود - خیر سرمان زیارتمان می خواست قبول بشود! - بعد همین که رفتم نظرم جلب شد که باید در آن قسمت باشد و هیچ آثاری هم اصلاً نبود و همین طور به آن قسمت سوق داده شدم و مدام جلو رفتم و دیدم نه، مثل اینکه جای بدی نیامدم و درست بوده است مدام جلو رفتیم و جلو رفتیم تا اینکه بعد یک مرتبه نگاه کردم دیدم دو نفر زودتر از ما آمدند مستفیض بشوند؛ یک آقا و یک خانم جوان بودند که نمی دانم اینها اصلاً حضرت زینب را زیارت کرده بودند یا نه، از قیافه شان پیدا بود که خلاصه مثل اینکه به هم می خورند و حال آنها و مرحوم یکی هست! خلاصه آنها آنجا بودند و یک دفعه به من رو کردند و گفتند که شما هم برای چیز [شریعتی] آمدید؟! من گفتم

که آمده‌ایم تماشا کنیم! گفت که در بسته است. ما آمدیم و اصلاً در باز نبود و خادم هم نبود که [در را باز کند]، ما آمدیم و از آن پشت شیشه و پنجره نگاه کردیم و دیدیم که... والا ما که آن چیزهایی که بزرگان و اولیاء هستند را نمی‌فهمیم ولی به‌اندازه خودمان دیدیم واقعاً چه خبر است و چه اوضاعی است! خلاصه مثل اینکه آنجا دارند پذیرایی می‌شوند!

استدراج انسان!

علی‌کلّ حال این قضیه از کجا نشئت می‌گیرد و از کجا این مسئله و این مطلب پیدا می‌شود؟! این جسم نباتی و جسم حیوانی اینها که اصلاً دیگر به‌طور کلی با بقیه افراد [فرق دارد]. علت این قضیه به‌خاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حکومت و ولایت آن فصل اخیر است که **حقیقَةُ الشَّیْءِ بِصُورَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ** می‌آید و وجود اینها را از خودش می‌کند و اینجاست که انسان ادراک می‌کند چطور آن صور مثالی مدام یکی یکی تشکل پیدا می‌کند و آن صور مثالی براساس آن فصل اخیر ظهور پیدا می‌کند؛ یعنی آن

فصلی که مبدأیت برای تصویر انسانیت و برای صورت‌گری انسان است آن جهت مبدأیت می‌آید و قید درست می‌کند و خلق می‌کند و به مقتضای تناسب بین خودش و آن واقعیت خارجی که الآن هست مدام برای او صورت می‌سازد، امروز یک صورت ساخت، یک ساعت دیگر یک صورتی ساخت و مدام دارد صورت می‌سازد و مدام دارد کدورت بر کدورت اضافه می‌کند و می‌بینیم کدورت امروز یکشنبه از کدورت دیروز شنبه بالاتر رفت و کدورت روز دوشنبه این فرد از کدورت روز یکشنبه بالاتر رفت. چهره عوض می‌شود، خصوصیات تغییر پیدا می‌کند، کارهایی که انسان انجام می‌دهد، دروغ‌هایی که می‌گوید، قضاوت‌هایی که می‌کند، دزدی‌هایی که می‌کند، تجاوزهایی که می‌کند، مال مردم را می‌خورد و تعدی به حقوق مظلوم می‌کند تمام اینها مدام می‌آید و عوض می‌شود.

لذا انسان یک دفعه می‌بیند یک نفر را که مثلاً پارسال دیده است چرا الآن این طوری بود و قیافه‌اش عوض شده است؟! پارسال که این طوری نبود، دو

سال پیش که این طوری نبود حال و هوای او فرق می کرد ولی الآن نگاه می کند یک قسمی است و یک طوری است و یک شکل خاصی است و خیلی این نکته [مهم است] و این قدر ظریف و دقیق انجام می شود که انسان هم خودش نمی فهمد، چون حقیقت انسان همان می شود پس چطور انسان آن وقت می فهمد؟! انسان در صورتی می فهمد که در دو حقیقت متفاوتی وجود داشته باشد و این ناظر به او باشد و از نظر به او، نسبت به این واقعیت بخواهد حکومت و قضاوت کند ولی اگر هر دو واقعیت یکی شد این بدبخت از کجا بفهمد که دارد چه بر سرش می آید؟! دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینکه یک دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود، جرقه ای بخورد، حال و هوایی پیدا بشود و یک دفعه آدم به خودش بیاید و آن وضعیت خودش را [بفهمد].

مثلاً مجلس امام حسین علیه السلام باشد، جایی باشد، خلوتی باشد و یک دفعه یک قضیه ای اتفاق بیفتد آن وقت است که تفکر انسان [او را تغییر می

دهد] «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»^۱

این تفکر «تَفَكَّرُ سَاعَةً» است که یک دفعه انسان آن آینه وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت فعلی خود را در آن آینه نگاه کند و آن وقت با آن حالی که الآن دارد مقایسه کند، می بیند اوه! چه فاصله‌ای پیدا شده است! من چه بودم! من این کار و آن کار را می کردم، الآن در یک هم‌چنین وضعیتی هستم و این کار را دارم به راحتی انجام می‌دهم! سابق وقتی که یک صدم این برایم پیش می‌آمد استیحا ش داشتم اما الآن این مسئله در اینجا دارد برایم خیلی راحت انجام می‌شود، چه اختلافی در اینجا به وجود آمده است و چه در اینجا تحقق پیدا کرده که الآن به این وضعیت شده است!؟

یک وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌کند و می‌بیند سال‌های پیش نسبت به این قضیه یک هم‌چنین چیزی بوده است ولی الآن نه این طوری هستم و بهترم و نسبت به مطلب اتقان و احکامم بیشتر است پس خوشحال می‌شود ولی اگر قرار بر

^۱. جامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۲۱۹، با قدری اختلاف.

این باشد که دیگر مطلب به مقام **خَتَمَ الخَتَمَ** برسد،
ختم بر قلوب برسد آن وقت دیگر در آنجا مسئله به
شکل دیگری خواهد شد و دیگر انسان آنجا همان
می شود که هست و وجود او همان است که الآن دارد
ادراک می کند و واقعاً هم دارد ادراک می کند یعنی به
جایی رسیده است که هیچ مسئله‌ای نمی بیند، اگر
صد نفر را جلوی مثل مرغ سر ببرند همین طور
صاف می ایستد و نگاه می کند!

می گفتند که افراد را می آوردند جلوی این صدام
می کشتند و تیر می زدند و گاهی اوقات خودش هم
تیر می زد، اصلاً انگار اینها گنجشک هستند! عین
اینکه یک حیوانی دارد زیر دست و پا می رود شما
هم می روی و اعتنا و مبالغاتی نداری، او هم
همین طور بود! اِ! تق تق آدم‌ها را یکی یکی می کشند
و می افتند و او هم همین طوری نگاه می کند و
می گوید که خب ببرید خاکشان و چالشان کنید
انگارنه انگار! چه چیزی می شود که انسان به اینجا و
به این وضعیت می رسد؟! آدم از نظر قساوت و
شقاوت به یک حدی می رسد که اصلاً برای او حیوان
و جنده‌ای که زیر پا حرکت می کند با یک انسانی که

این انسان، جوان بیست سال یا بیست و پنج ساله است و زن و بچه دارد، پدر و مادر دارد، تمام اینها را کنار می‌گذارد و تق می‌زند و [او را می‌کشد و بعد] می‌گوید که خاکش کنید! اصلاً این مسئله برایش هیچ اهمیتی ندارد! در دینش هم همین‌طور است، حالا خیال نکنید که فقط او [این‌طور بوده است] نه آقا، به پایش برسد و نفس در کار بیاید فقط صدام تنها نداریم خیلی‌ها صدام خواهند شد! آن یکی به آن کیفیت بود و وضعش آن‌طور بود. صدام در این دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه‌های مختلف [حتی] با ریش [هم هست]! اینهایی که آمدند مثل یزید و شمر امام حسین علیه‌السلام را کشتند آیا ریششان را تراشیده بودند؟! نه آقا ریش داشتند از ما هم بیشتر ریش داشتند! این جناب شمر در کوفه امام جماعت بود! امام جماعت مسجد که مؤمنین و مؤمنات [می‌رفتند و به او اقتداء می‌کردند]! البته مؤمنات را نمی‌دانم که آن وقت مسجد می‌رفتند یا نه!

نهی از بیرون رفتن زن در شب

امروزه که دیگر همه زن‌ها شب‌ها و روزها به

روضه و فلان می روند! من گفتم که زن شب روضه
نرود اما دوباره دارد رسم می شود که زن ها شب
این طرف و آن طرف می روند دعای کمیل می خوانند!
زن ها باید در خانه شان بنشینند و نوار گوش بدهند.
رسم بر این نبوده است که زن شب از منزل خارج
بشود اگر می خواهند دعا بخوانند و ثواب ببرند در
خانه هایشان بروند انجام بدهند.

خلاصه این جناب شمر امام جماعت بوده است،
عمر سعد در یکی از مساجد کوفه امام جماعت بوده
است اما صاف می آیند امام حسین علیه السلام را مثل
یک گنجشک می کشند و انگار نه انگار که اصلاً این
انسان است! این شخص زن و فرزند و حیات دارد.
حالا پسر پیغمبر بودن و اینها را رها کنیم، بابا این یک
انسان است، بچه دارد، خودش زندگی دارد و تعلق
به حیات دارد! باید بیعت کنی والا تو را می کشیم! اِه
اِه به همین راحتی؟! بیعت بکن والا تو را می کشیم!؟
خب جناب یزید و جناب عمر بن سعد اگر او بیعت
نمی کند، بیعت نکند و اگر مخالف با حکومتان است
او را در یک جا و در یک حصاری قرارش بدهید در
همان جا زندگیش را بکند و عمرش را بکند، چرا

می کشید؟! این کشتن برای چیست؟! چرا انسان باید به اینجا برسد؟! اصلاً خیلی خب جناب یزید تو بیا حکومت را بکن و به این عده [بگو] هر کسی با ما بیعت نمی کند ما اینها را می گیریم یک جا نگه می داریم و دورشان را یک دیوار می کشیم بعد هم آنجا یک شهری درست می کنیم مثل واتیکان آنجا که برای خودش پاپ و فلان و این حرفها و دار و دسته ای دارد، اینها هم در آنجا باشند و زندگیشان را بکنند. چرا می خواهید از سر راه بردارید؟! چرا می خواهید نابود کنید؟! چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت و وحشی گری و قساوت برسد که دست به این کار بزند؟!!

اینها مسائلی است که ما فقط روضه برای امام حسین علیه السلام نخوانیم یک مقدار هم برای خودمان روضه بخوانیم؛ بیاییم برای خودمان و برای وضعیت خودمان یک مقدار روضه بخوانیم و یک مقدار سینه زنی کنیم، فقط برای امام حسین تنها این کارها را نکنیم، او احتیاجی به این سینه زنی ها ندارد! در جایی که انسان خودش هزارتا خلاف انجام

می‌دهد و بعد به‌وسیلهٔ این کارها برای خودش
روپوشی تهیه می‌کند که **حقیقهٔ الأشياء** برای او و
مردم منکشف نشود، این خیلی مصیبت است!
مصیبت اینجاست! آنها رفتند و کارشان را کردند و
در این دنیا وظیفه‌شان را انجام دادند و به مقصد و
مقصود رسیدند و تمام شد، ما باید فکری برای
خودمان بکنیم و متوجه باشیم که پرداختن به این
امور خدای نکرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل
خودمان نشود. **إن شاء الله** تتمه‌اش برای جلسهٔ بعد
باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد